

موج شوم

قطره‌های حادثه
در خیال موج شوم
دست تر به دست هم
عازم رها شدن
از غبار رخت تن
در نگاه آسمان
صحنه‌های دلخراش
دستها به رنگ خون
ارزش حیات ما
گشته برگ سرنگون
حاصلش هجوم مرگ
کشتزار بی حصاد
قطره‌های موج شوم
غافل از حصار شب
رفته از حضور یاد
کشتگان حادثه
زهر تلخ عصر ما
در خیال رفتنم
من ز درد عاشقی
چون پرنده گفتن از
آشیانه می کنم

قصه ما و شما

امشب از فاصله ما و شما می‌گذرم
این دلم، راه مرا می‌نگرد
قاصد صبح سپید
آنکه در آینه این شب مهتابی من
می‌گرید
از غزلخانه عشق
قصه ما و شما
اندر این آینه رنگزده
جیوه اندود به بیرنگی خود

می شود جلوه هستی
ره فردا پیدا
من در آن
قرمز مستی
سیه جنگ سراب
سبزی خاطره عاطفه را می بینم
زردی نفرت یک قرن فراق
قصه ما و شما
ناگهان از گذر سرد زمان
در شب مستی این بی خبری
غم همدردی یاران
در دل برف سپید
رنگ خاکستری فاصله را می گیرد
او که زد رنگ به این بیرنگی
چون که از جور خزان گذرش
این سپیدی همه جا
زرد نمود